

بازشناسی ادبیات انقلاب اسلامی ایران

احمد گل محمدی

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

ahmad.golmohamadi@gmail.com

چکیده

هدف از نوشتن این مقاله شناخت ادبیات انقلاب اسلامی ایران است. برای انجام این کار، برجسته‌ترین پژوهش‌ها درباره انقلاب اسلامی ایران شناسایی و ویژگی‌های آن‌ها از منظر چارچوب نظری و الگوی روش‌شناختی تحلیل شد. با تحلیل مضمون این پژوهش‌ها، آشکار شد که شش الگوی تقریباً متوالی برای تبیین انقلاب اسلامی ایران قابل شناسایی است. تبیین کارگرایانه، نخستین الگوی تبیینی برای فهم انقلاب اسلامی بود، هر چند هم‌زمان با آن، نوع کم‌رنگی از تبیین مارکسیستی نیز شکل گرفت. الگوی سوم تبیین روان‌شناختی-جامعه‌شناختی بود که بر مفاهیم «محرومیت نسبی» و «انومی» یا سردرگمی اجتماعی استوار بود. الگوی چهارم تبیین سازمانی متمرکز بر سرکوب و بسیج بود. الگوی پنجم را می‌توان فرهنگی-گفتمانی نامید که چگونگی مسلط شدن گفتمان تشیع را کانون اصلی بحث خود قرار می‌دهد. نوعی تبیین عقلانی را هم می‌توان در ادبیات انقلاب اسلامی ایران شناسایی کرد که در زمینه انقلاب پژوهی چندان کاربردی ندارد. البته پژوهش درباره ادبیات انقلاب اسلامی بی‌پیشینه نیست و تلاش‌هایی برای بازشناسی و دسته‌بندی این ادبیات غنی انجام شده‌است ولی در این نوشتار، ادبیات انقلاب اسلامی ایران از دیدگاهی متفاوت بازشناسی، دسته‌بندی و تحلیل شده‌است که وجهی نسبتاً نوآورانه به یافته پژوهش می‌بخشد.

کلیدواژه: انقلاب اسلامی ایران؛ تبیین کارکردگرایانه؛ تبیین مارکسیستی؛ تبیین روان‌شناختی-جامعه‌شناختی؛ تبیین سازمانی؛ تبیین فرهنگی-گفتمانی؛ تبیین عقلانی

مقدمه

انقلاب‌ها هر چند نسبتاً غیرقابل پیش‌بینی‌اند، چندان غیرمنتظره نیستند. ولی انقلاب اسلامی ایران نه تنها غیرقابل پیش‌بینی بود، بلکه غیرمنتظره هم بود زیرا در مکان و زمانی پدید آمد که انتظار نمی‌رفت. در کشوری که از لحاظ شاخص‌های توسعه و ثبات، جایگاهی نسبتاً بالاتر از همسایگان دور و نزدیکش داشت، چنان خیزش توده‌ای علیه نظم سیاسی مستقر، دور از انتظار بود.

انقلاب اسلامی ایران نه تنها نسبتاً غیرمنتظره بود پیچیدگی زیادی هم داشت، زیرا با دیگر انقلاب‌ها - به‌ویژه انقلاب‌های جهان‌سومی - فرق داشت (Keddie, 1983, p579). برجسته‌ترین وجه این تفاوت به پایگاه اجتماعی انقلاب اسلامی ایران مربوط می‌شد که با پایگاه روستایی بسیار ضعیف و بسیج نسبتاً فراگیر طبقات و گروه‌های شهرنشین ویژگی می‌یافت. این انقلاب از لحاظ الگوهای مبارزه و بسیج نیز متفاوت بود زیرا نه جنگ‌های چریکی و مبارزات مسلحانه زیادی داشت و نه سازمان‌های بسیج‌گر مدرن. الگوی مبارزه، تظاهرات فراگیر و اعتصاب‌های طولانی بود و سازمان‌دهی مبارزه را هم عمدتاً شبکه‌های سنتی مانند روحانیت و مساجد انجام می‌دادند (بنگرید به Parsa, 1989, p2; Moaddel, 1993, pp 1-2; Foran, 1994, XIII).

همین غیرمنتظره‌بودن و پیچیدگی نسبی انقلاب اسلامی ایران، شگفتی انقلاب‌پژوهان را فزون‌تر ساخت و انگیزه آنان را برای فهم چنین پدیده‌ای دوچندان کرد. بنابراین از همان روزهای اوج انقلاب، تلاش برای شناخت این پدیده آغاز شد و بیش از سه دهه تداوم یافت که به شکل‌گیری ادبیاتی بسیار غنی انجامید. به بیان دیگر، تلاش برای تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی ایران به صورت انتشار صدها مقاله و ده‌ها کتاب نمود یافته‌است که بازشناسی ویژگی‌های آن‌ها اهمیت عمده‌ای دارد. هر چند از آن ویژگی‌ها ناآگاه نیستیم، تصویر جامع معتبری هم از آن‌ها نداریم و به‌روشنی نمی‌دانیم ادبیاتی که در طول بیش از سه دهه شکل گرفته‌است، چه ویژگی‌هایی دارد. مسئله نوشتار حاضر هم در واقع همین ابهام نسبی درباره ویژگی‌های ادبیات انقلاب اسلامی ایران است.

بنابر مسئله نامبرده، در این نوشتار می‌کوشیم پاسخ نسبتاً معتبری برای این پرسش پیدا کنیم که «تلاش برای فهم انقلاب اسلامی ایران چه ویژگی‌هایی یافته‌است؟» در واقع، پرسش مقاله، پرسشی است از تحول ادبیات انقلاب اسلامی ایران: ادبیات انقلاب اسلامی ایران در طول

سه دهه چگونه متحول شده است؟ به بیان دقیق تر، می‌خواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که برای فهم چرایی انقلاب اسلامی ایران از چه ابزارهای نظری، مفهومی، و روش‌شناختی‌ای استفاده شده است؟

بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ایران بی‌پیشینه نیست و موضوع مقاله‌ها و حتی کتاب‌هایی هم بوده است، ولی اکثریت قریب به اتفاق آن بررسی‌ها از نوعی کتاب‌شناسی توصیفی فراتر نمی‌روند. در این میان البته کتاب *بررسی تحلیلی مطالعات/انقلاب اسلامی* جایگاه متمایزی دارد. این کتاب محصول کار جمعی از پژوهشگران است و در آن ۲۰۹ کتاب و ۳۲۶ مقاله معتبر درباره انقلاب اسلامی از دیدگاه نظری و روش‌شناختی بررسی شده است (حاضری، ۱۳۸۸). ولی حتی در این کار هم، تحول تاریخی ادبیات انقلاب اسلامی ایران موضوعیت ندارد و فقط می‌توان آن را نوعی کتاب‌شناسی تحلیلی معتبر دانست.

داده‌ها یا اطلاعات لازم برای نوشتن مقاله حاضر با روش اسنادی گردآوری شده است. به عبارتی، با رجوع به کتابخانه‌های معتبر و پایگاه‌های اینترنتی، معتبرترین کتاب‌ها و مقاله‌های منتشر شده درباره انقلاب اسلامی ایران بازشناسی و سپس اطلاعات مرتبط موجود در آن‌ها گردآوری شده است. تحلیل داده‌های گردآوری شده هم با ترکیبی از روش تحلیل مضمون (Thematic Analysis Method) و تحلیل تاریخی انجام شده است.

تحلیل داده

بنابر تحلیل داده‌های گردآوری شده، می‌توان گفت که در فرایند تلاش تقریباً سه دهه‌ای برای فهم انقلاب اسلامی ایران، شش مرحله نسبتاً متمایز شکل گرفته است. به بیان دیگر، از منظر ابزارهای نظری، مفهومی و روش‌شناختی، می‌توان شش مرحله را در فرایند شناخت انقلاب اسلامی ایران بازشناسی کرد. هر کدام از این مراحل به سنت‌های پژوهشی معینی تعلق دارند و در قالب آن‌ها پژوهش‌های متمایزی درباره انقلاب اسلامی ایران انجام شده است.

تبیین کارکردگرایانه انقلاب اسلامی ایران

هنوز گردوغبار پای کوبی‌های جشن پیروزی انقلاب فرونشسته بود که تحلیل آن در دستور کار یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان توسعه سیاسی قرار گرفت. لئونارد بایندر که به توسعه

سیاسی در ایران علاقه‌مند بود و می‌کوشید اعتبار نظریه خود را با مطالعه موردی ایران محک بزند (Binder, 1962) به فکر تبیین انقلاب اسلامی ایران افتاد. او این کار را به‌وسیله نظریه «بحران‌ها و توالی‌ها» انجام داد. این نظریه اساساً به سنت کارکردگرایانه تعلق دارد.

بر پایه کارکردگرایی، جامعه به‌عنوان نظام اجتماعی دربرگیرنده بخش‌های مختلف مرتبط تلقی می‌شود که هر کدام از آن بخش‌ها کارکردهای معینی را انجام می‌دهند تا ثبات و پایداری جامعه و کل نظام اجتماعی تأمین شود و سامان اجتماعی تداوم یابد. البته دگرگونی‌های محیطی مادی (مانند دگرگونی زیست‌محیطی، جمعیتی و فنی) و غیرمادی (مانند دگرگونی در نظام معنایی) این روند را مختل می‌کند که معمولاً با نوعی بازسازی نهادی رفع می‌شود و تعادل بازمی‌گردد. ولی اگر دگرگونی‌های محیطی پرشتاب و گسترده باشند، بازسازی نهادی بسیار دشوار می‌شود، اختلال کارکردی فراگیری به‌وجود می‌آید و نوعی بحران دامن‌گیر جامعه می‌شود. اگر چنین وضعیت بحرانی‌ای تداوم یابد، نارضایتی و بسیج‌پذیری اجتماعی افزایش می‌یابد و بستر مناسبی برای بسیج و انقلاب فراهم می‌شود (از جمله، بنگرید به جانسون، ۱۳۶۳).
 بایندر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را نتیجه چنین بحرانی می‌داند و آن را «بحران توسعه سیاسی» می‌نامد. او از دیدگاهی کارکردگرایانه و در چارچوب نظریه «بحران‌ها و توالی‌ها» ادعا می‌کند که توسعه سیاسی هنگامی محقق می‌شود که بحران‌های ناشی از توسعه، به‌صورت تدریجی و متوالی پدید آیند و حل شوند. ولی تجربه ایران متفاوت بود و همین تجربه متفاوت بحران آفرین شد و بستر ساز انقلاب. از آنجاکه اجرای برنامه نوسازانه در ایران شتابان و گسترده بود به پیدایش هم‌زمان چندین بحران منجر شد. این هم‌زمانی، توانایی نظام اجتماعی را برای بازسازی نهادی (در قالب افزایش ظرفیت مشارکت سیاسی) بسیار کاهش داد و نارضایتی و بسیج‌پذیری فزاینده‌ای به‌وجود آورد. در چنین شرایطی، مدعیان قدرت فرصتی طلایی یافتند برای بسیج توده‌های ناراضی (عمدتاً شهری) علیه نظم سیاسی مستقر و راه‌اندازی انقلاب (Binder, 1980a, Binder, 1980b).

هیاهوی انقلاب اجازه نداد صدای پیش‌گام تبیین کارکردگرایانه انقلاب اسلامی ایران چندان شنیده شود ولی تبیین کارکردگرایانه بعدی جایگاه برجسته‌ای پیدا کرد. تقریباً چند ماه پس از انتشار مقاله بایندر، پرواند آبراهامیان به شناسایی «علل ساختاری انقلاب ایران» همت گماشت که پیش‌بینی می‌کرد «بهت‌آورترین انقلاب دوره معاصر» تلقی شود (Abrahamian, 1980, p21).

در این تبیین هم با استفاده از مفاهیم کارکردگرایانه‌ای مانند بی‌تناسبی و ناموزونی، از انقلاب اسلامی ایران رمزگشایی می‌شود: «ناتوانی رژیم پهلوی در متناسب کردن تعدیل سیاسی با دگرگونی‌های شکل گرفته در اقتصاد و جامعه، پیوندهای میان ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی را تحت فشار قرار داد، مانع راه‌یابی نارضایتی‌های اجتماعی به درون نظام سیاسی شد، شکاف میان نیروهای اجتماعی و حکام را گسترش داد و نهایتاً باعث فروپاشی شد» (Abrahamian, 1980, p21).

حدود دو سال طول کشید تا آبراهامیان همین تبیین کارکردگرایانه را در قالب کتاب *ایران بین دو انقلاب* بسط دهد. او در این کتاب، انقلاب اسلامی ایران را با بهره‌گیری از مفهوم‌بندی‌های هانتینگتون و با استفاده از مفهوم توسعه ناموزون یا «توسعه ناهمگون» تبیین می‌کند: «علت وقوع انقلاب آن بود که شاه در حوزه اقتصادی-اجتماعی نوسازی کرد... اما نتوانست در حوزه دیگر (حوزه سیاسی) نوسازی نماید و این ناتوانی، حلقه‌های پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده و شکاف بین گروه‌های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد... پس انقلاب نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه [به دلیل] توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناهمگون روی داد» (آبراهامیان، ۱۳۸۳، ص ۵۲۴).

تبیین مارکسیستی انقلاب اسلامی ایران

تبیین‌های مارکسیستی جایگاه چندان برجسته‌ای در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی ایران ندارند و حتی آبراهامیان هم - که متأثر از روش تاریخ‌نگاری نومارکسیستی است - برای تبیین انقلاب اسلامی ایران از دارایی‌های نظری و مفهومی مارکسیستی بهره نمی‌گیرد؛ ولی می‌توان نوعی سنت مارکسیستی کم‌رنگ در این حوزه بازشناسی کرد. یکی از نخستین نمایندگان این سنت «نیکو کدی» است که یک سال پس از انتشار کتاب آبراهامیان (ایران بین دو انقلاب)، در قالب مقاله‌ای به تبیین انقلاب اسلامی ایران پرداخت.

در کانون استدلال کدی، این ادعای مارکسیستی قرار می‌گیرد که پیشی گرفتن اقتصاد (یا روابط تولید) از دولت (یا اشکال قدرت سیاسی) بستر ساز انقلاب ایران شد. به عبارتی، کنترل و مالکیت ابزارهای اصلی تولید به گونه‌ای دگرگون شد که اشکال قدیمی قدرت و سازمان دولت نتوانستند با نظم اقتصادی جدید سازگار شوند و آن را جذب کنند. همین ناموزونی و ناسازگاری

فزاینده، نارضایتی طبقات جدید نماینده نظم اقتصادی جدید را افزایش داد و ائتلاف طبقاتی نیرومندی علیه سامان سیاسی مستقر ایجاد کرد (Keddie, 1983).

تبیین مارکسیستی «آصف بیات» از انقلاب اسلامی ایران با تبیین کدی اندکی متفاوت است. در حالی که کدی تضادهای ذاتی نظام سرمایه‌داری را بسترساز انقلاب ایران می‌داند بیات به مفهوم سرمایه‌داری وابسته متوسل می‌شود. از دید آصف - نویسنده کتاب کارگران و انقلاب در ایران - توسعه سرمایه‌داری وابسته را می‌توان عامل ساختاری انقلاب ایران دانست، زیرا اقتضای این نوع نظام سرمایه‌داری تدوین و اجرای سیاست‌های کلانی بود که عمدتاً در راستای منافع و علایق سرمایه‌داران وابسته به نظام سرمایه‌داری جهانی قرار داشت. بنابراین، نابرابری‌ها و تضادها تشدید شد و ائتلاف طبقاتی گسترده‌ای شکل گرفت. فساد سیاسی همراه این نوع توسعه نیز مزید بر علت شد تا طبقات نراضی به سرعت علیه سامان سیاسی موجود بسیج شوند و انقلاب کنند (Bayat, 1987).

تبیین روان‌شناختی - جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی ایران

در کنار تبیین مارکسیستی انقلاب اسلامی ایران، سنت دیگری هم شکل گرفت که می‌توان سنت روان‌شناختی - جامعه‌شناختی نامید. در چارچوب این سنت تلاش می‌شود تا انقلاب اسلامی ایران با استفاده از ترکیبی از مفاهیم و نظریه‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی تبیین شود. براساس همین ماهیت ترکیبی، دو نوع تبیین را می‌توان در دسته تبیین‌های روان‌شناختی - جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی ایران برشمرد: ۱- تبیین‌هایی که وجه غالب آن‌ها روان‌شناختی است؛ ۲- تبیین‌هایی که وجه غالب آن‌ها جامعه‌شناختی است.

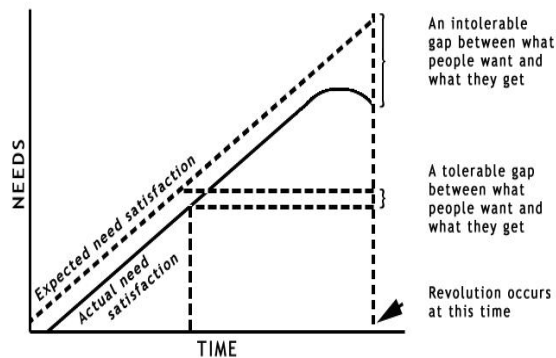
در تبیین‌های نوع اول (یعنی تبیین‌های روان‌شناختی - جامعه‌شناختی) که وجه غالب آن‌ها روان‌شناختی است) «محرومیت نسبی» جایگاه محوری دارد. در قالب این مفهوم‌بندی، انقلاب نوعی خشونت دسته‌جمعی یا نوعی کنش جمعی خشونت‌بار است که از محرومیت نسبی ناشی می‌شود. محرومیت نسبی هم هنگامی شکل می‌گیرد که شکافی میان سطح انتظارات و سطح تأمین انتظارات پدید آید. به بیان دیگر، افراد هنگامی احساس محرومیت می‌کنند که میان آنچه دارند (یا آنچه تصور می‌کنند می‌توانند داشته باشند) و آنچه تصور می‌کنند باید داشته باشند فاصله می‌افتد.

البته از آنجاکه افراد به ندرت تصور می کنند به اندازه ای دارند که شایسته اند، چنین شکاف و فاصله ای همواره وجود دارد و تحمل می شود. بحران زمانی پیش می آید که به دنبال رفاه فزاینده بلندمدت و افزایش شتابان انتظارات، ناگهان رکود و کساد پدید آید. در چنین شرایطی، شکاف نامبرده به میزان غیر قابل تحملی افزایش می یابد و نارضایتی ناشی از محرومیت به اندازه ای زیاد می شود که بستر مناسبی برای بسیج و انقلاب فراهم می شود. در ادبیات انقلاب، این مبحث ذیل عنوان «منحنی جی»^۱ مطرح می شود بنگرید به (Davies, 1962, pp 5-19).

برخی پژوهشگران به محرومیت نسبی به عنوان یکی از عوامل تبیین کننده انقلاب اسلامی ایران اشاره کرده اند (از جمله: (Bashiriyeh, 1984, p85; Zabih, 1979, p76; Fischer, 1980.)) ولی محمد هاشم پسران به تفصیل درباره جایگاه محرومیت نسبی در انقلاب اسلامی ایران سخن گفته است. این استاد برجسته اقتصاد دانشگاه کمبریج مدعی است که انقلاب اسلامی ایران محصول رونق اقتصادی بود. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ که قیمت نفت چهار برابر شد درآمدهای دولت نیز به میزان چشمگیری افزایش یافت و بخش عمده ای از آن به گونه ای هزینه شد که افزایش شدید انتظارات را در پی داشت. بنابراین هنگامی که در نتیجه رکود جهانی، قیمت نفت کاهش یافت و درآمدهای دولت به شدت افت کرد، سطح تأمین انتظارات به سرعت پایین آمد و محرومیت نسبی غیر قابل تحملی به وجود آمد.

همین محرومیت نسبی نارضایتی گسترده ای پدید آورد و اقشار و طبقات مختلف را بسیج پذیر کرد.

1.



در کنار محرومیت نسبی، عواملی مانند توزیع نابرابر درآمدها و فساد ناشی از ناکارآمدی دستگاه اداری نیز نارضایتی‌آفرین شدند و سبب شدند تا ائتلافی متشکل از روحانیان، روشنفکران و بازاریان شکل بگیرد. در چنین شرایطی، باز شدن نسبی فضای سیاسی (مرتبط با سیاست خارجی آمریکا) کافی بود تا مدعیان قدرت وارد میدان شوند و با بسیج بخش‌های ناراضی جامعه، انقلاب راه‌اندازند و سامان سیاسی مستقر را براندازند (Pesaran, 1980 & 1982). به‌همین دلیل، پسران ادعا می‌کند که «برخلاف آنچه در نگاه اول به‌نظر می‌رسد، انقلاب به‌همین نه نتیجه‌نوعی رستاخیز اسلامی ناگهانی و شگرف، بلکه عمدتاً نتیجه‌شرایط اجتماعی-اقتصادی و نابرابری‌های فزاینده بود» (Pesaran, 1980, p271).

اگر در تبیین‌های نوع اول، مفهوم «محرومیت نسبی» جایگاه محوری دارد، در نوع دیگر از تبیین‌های روان‌شناختی-جامعه‌شناختی (یعنی تبیین‌های روان‌شناختی جامعه‌شناختی‌ای که وجه غالب آن‌ها جامعه‌شناختی است) مفهوم «آنومی» چنین جایگاهی دارد. از این دیدگاه، بسیج و انقلاب نتیجه‌شکل‌گیری نوعی وضعیت آنومیک در جامعه به‌شمار می‌آید. چنین وضعیتی هم‌هنگامی به‌وجود می‌آید که جامعه، دگرگونی پرشتاب و گسترده‌ای را تجربه می‌کند و همبستگی اجتماعی استوار بر نهادها تضعیف می‌شود.

در فرایند دگرگونی پرشتاب و فراگیر، رشته‌های پیوندزنده فرد و جامعه شتابان می‌گسلند و فرد نوعی بی‌جاشدگی و برون‌افتادگی فزاینده را تجربه می‌کند که سرگشتگی‌آفرین است. از آنجاکه زندگی در چنین شرایطی بسیار دشوار است و افراد برای رهایی از آن تلاش می‌کنند، احتمال دارد مجذوب ایدئولوژی‌هایی شوند که بازسازی سامان و همبستگی اجتماعی نیرومند سنتی را وعده می‌دهند. به‌بیان دیگر، در این وضعیت آنومیک، بسیج‌پذیری جامعه توسط آن‌گونه ایدئولوژی‌ها افزایش می‌یابد و مدعیان قدرت به‌آسانی می‌توانند سرگشتگان دل‌تنگ همبستگی اجتماعی سنتی را بسیج کنند و این شرط لازم انقلاب است.

این‌گونه تبیین حضور پررنگی در ادبیات انقلاب اسلامی ایران ندارد و جایگاهی فرعی در برخی پژوهش‌ها پیدا می‌کند. کتاب *عمامه به‌جای تاج* را می‌توان برجسته‌ترین نمود تلاش برای فهم این انقلاب با استفاده از مفهوم بحران شناختی-روانی دانست. در این کتاب، سعید امیرارجمند هرچند نقش متغیرهای دیگر -از جمله منافع طبقاتی و محرومیت نسبی- را نادیده نمی‌گیرد، انقلاب اسلامی را واکنشی نیرومند به وضعیت آنومیک و تقاضای بازگشت به نظم سنتی می‌داند (Amirarjomand, 1988, p120).

دگرگونی‌های اجتماعی پرشتاب و گسترده در قالب برنامه‌های دولت‌سازی، ملت‌سازی، و نوسازی اقتصادی-اجتماعی استوار بر درآمدهای سرشار نفت، نهادهای ادغام‌گر سنتی را شتابان تضعیف و تخریب کرد. بنابراین افراد بیشتر و بیشتری از بستر و جایگاه اولیه و اصلی خود بیرون افتادند و همبستگی سنتی را از دست دادند، بدون این که در نظم و همبستگی جدیدی ادغام شوند. سرگستگی و آشفتگی ناشی از چنان وضعیتی باعث شد تا آنان میل فزاینده‌ای به رهایی از آن وضعیت و بازگشت به گذشته پیدا کنند.

در چنین وضعیتی، ایدئولوژی‌ای احیاگر و ادغام‌گر در قالب تشیع شکل گرفت که سامان موجود را نفی می‌کرد و خواهان بازگشت به گذشته بود. تأکید این ایدئولوژی بر نوعی همبستگی، اصالت، و خلوص برای جمعیت انبوه ناتوان از ادغام در نظم اجتماعی جدید بسیار جذاب بود؛ بنابراین، اقشار و گروه‌های مختلف عمدتاً شهرنشین (به‌ویژه آنان که نتوانسته بودند جایگاه مطلوبی در سامان نوپا پیدا کنند) مجذوب این ایدئولوژی شدند و زیر بیرق مدعیان بازسازی نظم سنتی همبستگی آفرین گرد آمدند تا با فروپاشاندن سامان سیاسی مستقر، سامان جدیدی را دراندازند (Amirarjomand, 1988, pp 4-6, 107, 236).

امیرارجمند برای نشان دادن اعتبار ادعای خود به سراغ جنبش‌های دیگر هم می‌رود تا همسانی‌هایی میان آن‌ها و انقلاب اسلامی ایران پیدا کند. او برجسته‌ترین شکل این همسانی را در اخلاق‌گرایی شدید جنبش دینی پیوریتن (puritan) در انگلستان سده ۱۶ و ۱۷ نسبت به آسان‌گیری فرهنگ رنسانس می‌یابد. ولی باوجود این گونه تلاش‌های ارزشمند، اعتبار روش‌شناختی کار عمامه به جای تاج زیر سؤال می‌رود. امیرارجمند - به اقتضای چارچوب نظری و روش‌شناسی خود- بر مهاجران یا روستائیان شهرنشین متمرکز می‌شود، ولی نمی‌تواند داده‌های چندانی برای نشان دادن نقش آنان در انقلاب اسلامی ایران پیدا کند (معدل، ۱۳۸۲، صص ۵-۶).

تبیین سازمانی انقلاب اسلامی ایران

وجه تمایز کار امیرارجمند متمرکز بر شرایط ساختاری بسیج‌پذیری است که نقطه عزیمت تبیین‌های سازمانی انقلاب به‌شمار می‌آید. پایبندان تبیین‌های سازمانی، نسبت بسیج‌پذیری و بسیج را مبنای نقد خود قرار می‌دهند و مدعی می‌شوند که آن گونه تبیین‌های ساختاری بیشتر

بر بسیج‌پذیری تأکید می‌کنند تا بر بسیج، از دیدگاه آنان، هر چند بسیج‌پذیری شرط لازم انقلاب است، شرط کافی نیست و امکان بسیج‌نشدن بسیج‌پذیرها همواره وجود دارد. بنابراین باید به شرایط سازمان‌دهی و بسیج افراد ناراضی و امکان عمل سیاسی بسیج‌پذیرها نیز توجه کرد. در تبیین‌های سازمانی، این‌گونه موضوع‌ها جایگاه محوری دارد.

بر پایه تبیین‌های سازمانی، انقلاب نوعی کنش جمعی به‌شمار می‌آید که به هماهنگی و بسیج منابع نیاز دارد و هماهنگی و بسیج منابع هم نیازمند سازمان است. بنابراین، تبیین‌های سازمانی می‌کوشند تا عوامل و شرایط مؤثر در بسیج بسیج‌پذیرها را بررسی کنند که انجام این کار به پاسخ به دو پرسش بنیادی مرتبط نیازمند است. یکی، پرسش از ناتوانی مهار و سرکوب است و دیگری، پرسش از توانایی بسیج: چرا صاحبان قدرت نمی‌توانند سرکوب کنند؟ چرا مدعیان قدرت می‌توانند بسیج کنند؟ در تلاش برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی است که نظریه‌های مختلف بسیج منابع شکل گرفته‌است (Tilly, 1978, McCarthy and Zald, 1977). ادبیات انقلاب اسلامی ایران در دهه نخست با سلطه انواع تبیین‌های ساختاری و ویژگی پیدا کرد ولی کم‌کم تبیین‌های سازمانی هم به این حوزه راه یافتند و پرسش از ناتوانی سرکوب و توانایی بسیج، جایگاه برجسته‌ای پیدا کرد. بنابر همین وجه تأکید (تأکید بر سرکوب یا بسیج)، تبیین‌های سازمانی انقلاب اسلامی را می‌توان دو دسته کرد: تبیین‌هایی که بر ناتوانی سرکوب متمرکز هستند و تبیین‌هایی که بر توانایی بسیج تمرکز می‌کنند.

پرسش از ناتوانی سرکوب اصولاً پرسش مهمی است ولی درباره انقلاب اسلامی ایران اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند، زیرا دولت یکی از مخوف‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی و یکی از نیرومندترین ارتش‌های جهان را در اختیار داشت. نشانه‌های تلاش برای پاسخ به چنین پرسشی را می‌توان در لابه‌لای مباحث نویسندگانی مانند سوسن سیاوشی، ماروین زونیس، ویلیام سولیوان و ژنرال هایزر شناسایی کرد. ولی مفصل‌ترین و روشمندترین بحث درباره ناتوانی دستگاه مهار و سرکوب دولت در جریان انقلاب اسلامی ایران به سپهر ذبیح تعلق دارد که در دانشگاه‌های معتبری مانند کالیفرنیا، استنفورد و هاروارد تحصیل و تدریس کرده‌است.

ذبیح مدعی است که ناتوانی ارتش در سرکوب مخالفان و مدعیان قدرت را به پنج عامل می‌توان نسبت داد. یکی از این عوامل را می‌توان ماهیت بسیار شخصی وفاداری به شاه دانست که باعث شد تا پس از خروج شاه، جانشینانش نتوانند موفقیت‌چندانی در این زمینه به‌دست

آورند. عامل بعدی تغییر ماهیت ارتش بود. پس از خرداد ۱۳۴۲ که ارتش آخرین نقش مهم خود را به‌عنوان دستگاه مهار و سرکوب مخالفان بازی کرد، به تدریج به ابزار سیاست خارجی تبدیل شد و به‌لحاظ ساختار سازمانی، آموزش، و تجهیزات به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شد که کارایی چندانی برای سرکوب مدعیان قدرت و مخالفان (فعال در کوچه‌پس‌کوچه‌های تهران و دیگر شهرهای مهم) نداشت.

از دید ذبیح، کوتاهی آمریکا در ازبین‌بردن تردید شاه را می‌توان عامل دیگری دانست که اراده سرکوب او را تحت تأثیر قرار داد. چهارمین عامل، بهره‌برداری ماهرانه انقلابیون و مدعیان قدرت از نارضایتی افسران رده‌پایین و سربازان بود. از آنجاکه نیروهای تشکیل‌دهنده ارتش ایران ترکیبی از نیروهای کادر و وظیفه بود همین ترکیب نوعی نارضایتی پایدار در بین نیروهای وظیفه (عمدتاً مستقر در خط مقدم مهار و سرکوب) به‌وجود آورده بود که مدعیان قدرت به‌خوبی از آن نارضایتی بهره‌برداری کردند. شگردهای ماهرانه رهبران انقلاب برای تغییر مواضع سرسختانه نظامیان ارشد از طریق ترسیم وضعیت مطلوب برای ارتش پس از پیروزی انقلاب هم عامل دیگری بود (Zabih, 1988).

درحالی‌که ذبیح بر ناتوانی سرکوب متمرکز می‌شود برخی از انقلاب‌اسلامی پژوهان توانایی بسیج را در دستور کار خود قرار می‌دهند. میثاق پارسا از آن جمله پژوهشگران است که می‌کوشد با استفاده از نظریه بسیج منابع «چارلز تیلی»، انقلاب اسلامی ایران را تبیین کند. این پژوهشگر، با استفاده از «یک نظریه ساختاری کنش جمعی و انقلاب»، نخست به تحلیل وضعیت ساختاری نارضایتی‌آفرین اشاره می‌کند و می‌گوید که چگونه سیاست و عملکرد اقتصادی دولت، نارضایتی افسار مختلف جامعه را فراهم کرد (Parsa, 1989, p10). از این دیدگاه، دخالت دولت در شبکه انباشت و توزیع ثروت به‌سود بنگاه‌های بزرگ و مدرن، باعث زیان‌دیدگی و نارضایتی بازار و طبقه کارگر شد، سرکوبگری دولت، نارضایتی طبقه متوسط را به ارمغان آورد و سیاست‌های اجتماعی-فرهنگی دولت هم، روحانیان را آزرده خاطر کرد (Parsa, 1989, chap. 3, 4).

در وضعیتی که نارضایتی گسترده‌ای در جامعه به‌وجود آمده بود و همبستگی اجتماعی نیرومندی میان ناراضیان شکل گرفته بود، وجود ظرفیت مناسب کنش جمعی، امکان ائتلاف آنان را فراهم ساخت. هرچند دولت توانسته بود ظرفیت کنش جمعی گروه‌های مختلف (از جمله چپ‌گرایان،

ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان تندرو) را تخریب‌کنند ظرفیت کنش جمعی روحانیت تقریباً دست‌نخورده باقی مانده بود؛ زیرا این نهاد به‌عنوان مدعی جدی قدرت تلقی نمی‌شد و تخریب منابع و امکانات بسیج‌گری آن در دستور کار دستگاه مهار و سرکوب قرار نمی‌گرفت (Parsa, 1989, p29).

بنابراین هنگامی که بخش چشمگیری از جامعه بسیج‌پذیر شده بود روحانیت توانست با بهره‌گیری مناسب از منابع و امکانات خود ظرفیت زیادی برای کنش جمعی ایجاد کند. این نهاد که سازمانی فراگیر (به‌معنای سلسله‌مراتبی از نقش‌ها)، شبکه ارتباطی بسیار گسترده (در قالب مساجد و حسینیه‌ها)، ایدئولوژی دینی مؤثر (برای ترسیم تصویر بسیار بد از وضع موجود و تصویر بسیار خوب از وضع مطلوب)، فضاهای عمومی مناسب (برای تولید و توزیع معنا) و منابع مالی مستقل (در قالب خمس و زکات و مستغلات و نذورات) در اختیار داشت، از خلأ مدعیان قدرت استفاده کرد و ائتلافی فراطبقاتی به رهبری خود به‌وجود آورد. با مختل شدن دستگاه مهار و سرکوب و کاهش هزینه‌های مخالفت، مجموعه کنش‌های جمعی فراگیرتر و فزاینده‌تری در قالب تظاهرات و اعتصابات شکل گرفت که تا فروپاشی سامان سیاسی مستقر دوام یافت (Parsa, 1989, pp 29-30, p124).

تبیین فرهنگی - گفتمانی انقلاب اسلامی ایران

در هم‌سنجی با تبیین سازمانی، تبیین فرهنگی - گفتمانی بر این فرض استوار است که برای فهم انقلاب‌ها - از جمله انقلاب اسلامی ایران - باید بر وجه گفتمانی آن‌ها تمرکز کرد. انقلاب نوعی کنش جمعی حاصل از گزینش استوار بر نظام‌های معنایی (یا مجموعه پاسخ‌های مشترک به پرسش از چیستی و کیستی) است و این نظام‌های معنایی در قالب‌های گفتمانی شکل می‌گیرد. بنابراین بدون توجه به فرایند شکل‌گیری و مسلط‌شدن گفتمان، نمی‌توان کنش‌های جمعی مانند انقلاب را به‌درستی درک کرد.

البته در ادبیات انقلاب اسلامی ایران این نوع تبیین کاربرد زیادی ندارد و کار منصور معدّل را می‌توان برجسته‌ترین نمود آن دانست. ادعای اصلی معدّل در کتاب *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران* این است که مشکلات اقتصادی و نارضایتی‌های اجتماعی ناشی از این‌گونه تحولات ساختاری را نمی‌توان تبیین‌گر اصلی انقلاب دانست؛ زیرا این گفتمان انقلابی تشیع بود که با ساماندهی کنش‌های گروه‌های ناراضی، بستر ساز انقلاب شد. بنابراین، «تبیین فرایندهای

تاریخی منجر به رشد گفتمان تشیع به‌عنوان ایدئولوژی مسلط مخالفان» را می‌توان «وجه مهم تبیین علل انقلاب» دانست (Moaddel, 1993, p24).

برای «تبیین فرایندهای تاریخی»، معدل از نوعی تبیین ساختاری استفاده می‌کند و تشریح می‌کند که سیاست‌های (اقتصادی مطلوب سرمایه بین‌الملل و بورژوازی وابسته) دولت چگونه مایه نارضایتی اقشار و طبقات مختلف جامعه شد و بسیج‌پذیری فراگیری به ارمغان آورد. سپس معدل می‌کوشد تصویری از آن «شرایط محیطی‌ای» ترسیم کند که «به رشد گفتمان تشیع به‌عنوان ایدئولوژی مسلط مخالفان» انجامید. یکی از این شرایط، وحدت طبقات تشکیل‌دهنده پایگاه‌های تاریخی علما (تجار، خرده‌بورژواها و زمین‌داران) بود که یکپارچگی علما در مخالفت با شاه را امکان‌پذیر کرد (Moaddel, 1993, chap. 5).

ایدئولوژی دولتی ستاینده سلطنت و فرهنگ پیش از اسلام هم، دیگر ویژگی شرایط محیطی تلقی می‌شود که به هویت‌یابی (عمدتاً سلبی) مدعیان قدرت و مخالفان کمک کرد و معدل در فصل دوم کتاب، به تشریح آن «گفتمان ملی‌گرایانه سلطنت‌محور» می‌پردازد (Moaddel, 1993, chap. 2). سومین ویژگی شرایط محیطی بستر ساز برای مسلط شدن گفتمان تشیع، افول ایدئولوژی‌های مخالفت رقیب مانند لیبرالیسم و کمونیسم است که موضوع بخشی از فصل پنجم کتاب را تشکیل می‌دهد و در قالب آن تصویری از «افول لیبرالیسم و کمونیسم» ترسیم می‌شود (Moaddel, 1993, chap. 5). کوتاه‌سخن این که انقلاب اسلامی ایران محصول هم‌زمانی مجموعه سیاست‌های کلان (عمدتاً اقتصادی) نارضایتی‌آفرین دولت، و وضعیت محیطی مناسب برای مسلط شدن گفتمان تشیع بود؛ گفتمانی که توانست بخش‌های عمده‌ای را علیه نظم سیاسی موجود بسیج کند.

تبیین عقلانی انقلاب اسلامی ایران

از اوایل دهه سوم پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه‌تنها پژوهش درباره انقلاب اسلامی بسیار کاهش یافت بلکه از استفاده از نظریه‌ای معین هم برای این کار پرهیز شد. مثلاً محسن میلانی تصریح می‌کند که «انقلاب‌ها پیچیدگی مبهوت‌کننده‌ای دارند و به‌دلایلی به کار بست هیچ نظریه انقلاب واحدی تن نمی‌دهند... پس یک رهیافت التقاطی استوار بر تلفیقی از نظریه‌های مختلف انقلاب، بر کار بست یک نظریه عام انقلاب ترجیح دارد» (Milani, 1994).

p15). پژوهشگرانی مانند فورن و فرّهی نیز دیدگاه مشابهی دارند (Farhi, 1990; Foran 1994). هر چند هم‌زمان با افول انقلاب اسلامی پژوهی، این توصیه نیز جدی گرفته شد استثنایابی هم وجود دارد که کار چارلز کرزمن از آن جمله است.

کتاب *انقلاب فهم‌ناپذیر* کرزمن نه تنها به مقطعی تعلق دارد که پژوهش درباره انقلاب اسلامی ایران به‌میزان چشمگیری از رونق افتاده بود، بلکه از دیدگاه نظری و روش‌شناختی هم تقریباً استثناست؛ زیرا می‌کوشد این پدیده را با استفاده از رهیافت انتخاب عقلانی تبیین کند. مطابق این رهیافت، هر کنش جمعی، محصول محاسبه و انتخاب عقلانی افراد پرشمار متعلق به شرایط معین نسبتاً همسان است. هر چند انتخاب عقلانی جایگاه برجسته پایداری در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی پیدا کرد در حوزه انقلاب پژوهی چندان جایگاهی نیافت؛ زیرا تصور غالب این بوده است که انقلاب‌ها چندان محصول محاسبه و عقلانیت نیستند.

البته در نیمه نخست دهه هفتاد سده بیستم که انقلاب پژوهی بسیار پررونق بود دو نظریه پرداز کوشیدند بر بنیادهای رهیافت انتخاب عقلانی، نظریه‌ای درباره انقلاب بسازند. در چارچوب این نظریه، جامعه‌ای فرض می‌شود که در آن حکومتی فاسد و نالایق بر سر کار است و انقلابیون پاکدلی وجود دارند که خواهان براندازی حکومت هستند تا حکومتی خوب تشکیل دهند. در چنین شرایطی، سه راه پیش‌روی اعضای این جامعه قرار دارد: پیوستن به انقلابیون، پشتیبانی از حکومت و وضع موجود، انفعال و بی‌طرفی. انقلاب در شرایطی شکل می‌گیرد که اکثر افراد جامعه گزینه اول را دارای بیشترین نفع شخصی و کمترین هزینه شخصی تلقی کنند و به انقلابیون بپیوندند (Tullock, 1971; Silver, 1974).

کرزمن می‌کوشد انقلاب اسلامی ایران را محصول انتخاب عقلانی اکثر ایرانیان معرفی کند (Kurzman, 2004, p5). او نخست به نقد تبیین‌های موجود می‌پردازد و آن‌ها را جملگی ناموفق می‌داند (Kurzman, 2004, p5). در این مقام، کرزمن مدعی می‌شود که این تبیین‌ها برای فهم انقلاب اسلامی ایران مناسب نیستند؛ زیرا همه آن‌ها تبیین‌های ساختاری مبتنی بر رهیافت عینی‌اند. این نوع تبیین‌ها برای وضعیتی مناسب‌اند که ساختارها و نهادها استوار و پشتیبان الگوهای رفتار معتبر باشند، درحالی‌که ویژگی وضعیت انقلابی، سست شدن سردرگمی‌آفرین نهادها و ساختارها است. به عبارتی، تجربه انقلاب زیر سیطره بی‌ثباتی، ابهام، سردرگمی و بلا تکلیفی قرار دارد (Kurzman, 2004, p166).

برای درک چنین تجاربی، باید به ساختار ذهنی افراد یا کنشگران راه یافت و تجارب زنده آنان را بازسازی کرد. این تجارب برجسته‌ترین نموده‌های انتخاب عقلانی هستند، زیرا در چنان وضعیت نهادزدایی شده است که افراد به خود واگذار می‌شوند تا تأمل، محاسبه، و تصمیم‌گیری کنند. تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز ایرانیان در آن لحظات تاریخی با توجه به سه متغیر اصلی انجام شد: امکان‌پذیری یا احتمال پیروزی انقلاب؛ هزینه‌های مشارکت یا مشارکت نکردن؛ منافع شخصی موردانتظار حاصل از مشارکت (Kurzman, 2004, pp 166-169).

به بیان دیگر، ایرانیان برای تصمیم‌گیری در این باره که به انقلابیون بپیوندند، از حکومت پشتیبانی کنند یا انفعال و بی‌طرفی در پیش گیرند، می‌بایست به سه پرسش پاسخ می‌دادند: امکان و احتمال پیروزی انقلاب چه اندازه است؟ هزینه‌های مشارکت یا مشارکت نکردن در انقلاب چه اندازه است؟ و میزان نفع شخصی حاصل از مشارکت چه اندازه است؟ در چنین وضعیتی، مدعیان قدرت و مخالفان حکومت کوشیدند تصویری از شرایط برای ایرانیان ترسیم کنند تا آنان مشارکت انقلابی را عقلانی بدانند. آنان با استفاده از ایدئولوژی کارآمدی که در اختیار داشتند، موفق شدند این باور را در ایرانیان ایجاد کنند که: اولاً، فروپاشی حکومت گریزناپذیر و نزدیک است؛ ثانیاً، خسروانی عظیم در انتظار منفعلان و مجازاتی شدید در انتظارات پشتیبانان حکومت است؛ مشارکت‌کنندگان در انقلاب به منفعت مادی و معنوی شخصی ارزشمندی دست خواهند یافت. چنین باوری باعث شد اکثر ایرانیان گزینه مشارکت را انتخاب کنند و انقلاب به پیروزی برسد (Kurzman, 2004, p170).

جمع‌بندی

انقلاب اسلامی ایران افزون بر این که در زمان و مکانی شکل گرفت که انتظار نمی‌رفت، با دیگر انقلاب‌ها نیز همسانی‌های چندانی نداشت. بنابراین، مورد توجه افزون‌تر سنت‌های گوناگون انقلاب پژوهی قرار گرفت تا انقلاب اسلامی پژوهی‌های حجیمی پدید آید که به سنت‌های نظری و روش‌شناختی گوناگونی تعلق دارند. همین پرشماری و گوناگونی زیاد انقلاب پژوهی‌ها باعث شد تا خود ادبیات انقلاب اسلامی ایران هم به موضوع پژوهشی مستقلی تبدیل شود که در چارچوب آن، سیر تحول سنت انقلاب اسلامی پژوهی از دیدگاه‌های مختلف بررسی شود. نوشتار حاضر را می‌توان از مصادیق چنین پژوهشی دانست.

در قالب این نوشتار کوشیدیم نشان دهیم که از فردای پیروزی انقلاب اسلامی ایران چگونه نطفهٔ ادبیات انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت و در طول نزدیک به سه دهه چه تحولاتی را پشت سر گذاشت. برای انجام این کار، گاه‌شمار ادبیات انقلاب اسلامی را با معیارهای نظری و روش‌شناختی ترکیب کردیم تا تاریخ ادبیات این انقلاب غنای بیشتری پیدا کند. در قالب این بازشناسی، نشان دادیم که چگونه نخستین مطالعات دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران در چارچوب سنت کارکردگرایانه شکل گرفت و ناموزونی‌های ناشی از نوسازی شتابان به‌عنوان مهمترین عامل انقلاب معرفی شد.

در کنار تبیین کارکردگرایانه، تبیینی مارکسیستی هم شکل گرفت که جایگاه چندان برجسته‌ای پیدا نکرد. سپس تبیین روان‌شناختی - جامعه‌شناختی رونق یافت تا مرحلهٔ دیگری در ادبیات انقلاب اسلامی ایران پدید آید. پایبندان این سنت نظری، با دادن جایگاه محوری به دو مفهوم «محروریت نسبی» و «آنومی» کوشیدند نشان دهند که چگونه نوسازی گسترده و شتابان استوار بر درآمدهای نفت، بخش عمده‌ای از جمعیت عمدتاً شهرنشین را ناراضی و بسیج‌پذیر کرد تا مدعیان قدرت مجهز به ایدئولوژی دین‌بنیاد بتوانند آنان را علیه نظم سیاسی مستقر بسیج کنند.

چهارمین مرحله در تاریخ تحول ادبیات انقلاب اسلامی را عمدتاً تبیین‌های سازمانی شکل دادند که پرسش محوری آن‌ها به ناتوانی در سرکوب و توانایی بسیج اختصاص داشت. تلاش برای پاسخ به آن پرسش‌ها در واقع تلاشی بود برای ترسیم تصویری از عوامل مؤثر در ناتوانی دستگاه سرکوب (به‌ویژه ارتش) و توانایی مدعیان قدرت در بسیج ناراضیان و مخالفان (که عمدتاً بر شبکهٔ مساجد و ایدئولوژی مناسب تشیع محور استوار بود). نقد چنین تبیین‌هایی نقطهٔ آغاز دستهٔ دیگری از تبیین‌ها و شکل‌گیری مرحلهٔ دیگری در تاریخ ادبیات انقلاب اسلامی بود که تمرکز بر وجوه فرهنگی و گفتمانی، وجه‌تمایز آن‌ها را شکل می‌دهد. در این دیدگاه، تلاش می‌شد روشن شود که تشیع در چه وضعیت و بستر مناسبی به گفتمان مخالفت مسلط تبدیل شد تا بتواند طیف‌های مختلفی از ناراضیان و مخالفان حکومت را بسیج کند.

سرانجام از آخرین مرحله در ادبیات انقلاب اسلامی سخن به‌میان آمد که سنت معمول و متعارفی در انقلاب پژوهی نیست. این مرحله را می‌توان به تبیین عقلانی انقلاب اسلامی ایران نسبت داد که در مطالعهٔ انقلاب‌ها و دیگر جنبش‌های اسلامی معمولاً چندان کاربردی ندارد.

ولی پیچیدگی و متفاوت بودن انقلاب اسلامی، پای این نوع تبیین را هم به ادبیات انقلاب اسلامی ایران باز کرد تا در چارچوب آن، چارلز کرزمن بکوشد نشان دهد که انقلاب اسلامی ایران محصول گزینش عقلانی اکثر ایرانیانی بود که تحت تأثیر روحانیان مجهز به ایدئولوژی تشیع بنیاد، به این باور رسیده بودند که نظم سیاسی مستقر ناگزیر فرومی‌پاشد، و منفعلان، و حامیان آن نظم نه تنها بهره‌ای از ثمرات پیروزی انقلاب نخواهند برد بلکه دچار خسران هم خواهند شد.

فهرست منابع کتاب فارسی

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب*. (چ ۱۰). (احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، مترجمان). تهران: نشر نی.
- جانسون، چالمرز. (۱۳۶۳). *تحول انقلابی*. (حمید الیاسی، مترجم). تهران: امیرکبیر.
- حاضری، محمدعلی. (۱۳۸۸). *بررسی تحلیلی مطالعات انقلاب اسلامی*. تهران: عروج.
- معدل، منصور. (۱۳۸۲). *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*. (محمدسالار کسرابی، مترجم). تهران: باز.

منابع لاتین

- Amirarjomand, Said. (1988). *The Turban for The Crown: The Islamic Revolution in Iran (Studies in Middle Eastern History)*. New York: Oxford University Press.
- Bashiriyeh, Hossein. (1984). *The State and Revolution in Iran*. New York: St. Martin's Press.
- Bayat, Asef. (1987). *Workers and Revolution in Iran: a Third World experience of workers' control*. London and New Jersey.
- Binder, Leonard. (1962). *Iran: Political Development in a Changing Society*. University of California Press.
- Farhi, Farideh. (1990). *States and Urban-based Revolutions: Iran and Nicaragua*. University of Illinois Press.
- Fischer, Michael M. J. (1980). *Iran: From Religious Dispute to Revolution*. Madison, Wisconsin: University of Wisconsin Press.
- Foran, John. (1994) (ed.). *A Century of Revolution: Social Movements in Iran*. UCL Press.
- Kurzman, Charles. (2004). *The Unthinkable Revolution in Iran*. Harvard University Press.
- Milani, Mohsen. (1994). *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic*. Westview Press.
- Moaddel, Mansoor. (1993). Class. *Politics and Ideology in the Iranian*

Revolution. New York: Colombia University Press.

- Parsa, Misagh. (1989). *Social Origins of the Iranian Revolution*. New Brunswick: Rutgers University Press.
- Tilly, Charles. (1978). *From Mobilization to Revolution*. McGraw-Hill.
- Zabih, Sepehr. (1988). *The Iranian Military in Revolution and War*. London and New York: Routledge.
- Zabih, Sepehr. (1979). *Iran's Revolutionary Upheaval: An Interpretive Essay*. San Francisco: Alchemy Books.

مقاله

- Abrahamian, Ervand. (1980). "Structural Causes of the Iranian Revolution". *MERIP Reports*, No. 87.
- Binder, Leonard. (1980a). "Iran After the First Decade of the White Revolution". *Middle East Review Special Studies*, n. 1, pp 3-17.
- Binder, Leonard. (1980b). "Iran: Crises of Political Development". in *Revolution in Iran, Middle East Review: Special Studies*, n. 1, pp 18-40.
- Davis, James. C. (1962). "Toward a Theory of Revolution". *American Sociological Review*, Vol. 27, No. 1 (Feb., 1962), pp. 5-19.
- Keddie, Nikki. R. (1983). "Iranian Revolution in Comparative Perspective". *American Historical Review*, Vol. 88, No. 3 (Jun., 1983), pp. 579-598.
- McCarthy, John and Mayer N. Zald. (1977). "Resource Mobilization and Social Movements: A Partial Theory". *American Journal of Sociology*, Vol. 82, No. 6 (May, 1977). Pp 1212-1241.
- Pesaran, Hashem. (1980). "Economic Development and Revolutionary Upheavals in Iran". *Cambridge Journal of Economics*, September 1980, PP 271-292.
- Pesaran, Hashem. (1982). "The System of Dependent Capitalism in pre- and post-revolutionary Iran". *International Journal of Middle East Studies*, Volume 14, Issue 4 November 1982, pp. 501-522.
- Silver, Morris. (1974). "Political Revolutions and Repressions: an Economic approach". *Public Choice*, Volume 17, Issue 1, pp 63-71.
- Tullock, Gordon. (1971). "The Paradox of Revolution". *Public Choice*, vol. 11, issue 1, pp 89-99.